

اخلاص و بندگی

خوش بر آن بنده که عبادت و دعا را خالصانه انجام دهد و هر آنچه با چشمش می بیند او را مشغول سازد و آنچه را که
کوشش می شود او را از یاد حق باز ندارد و بد آنچه به دیگران داده شده و او ندارد

مخزون نباشد. امام رضا (ع)



هر که پیش آید به عزت ره برد با پیشری دینی و عقبی خرد
ما ازین در که بسی بردیم سود در گمش را حاجب و دربان نبود

حضرت اسناد

گفتم خوشا هوایی که ز باد صبح خیزد گفتا خنک نسیمی که ز کوی دلبر آید
گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو گشت گفتا تو بندگی کن که بونده پرور آید

. عزیزم عبادت زمانی تو را از خاک بلند می کند که با عشق در آمیزد و عشق زمانی جانت را می آراید که شوق وصال در کار باشد. (سفر ص 24)

. آنکه لذت عبادت را چشید دیگر لذایذ عالم خاک در کامش خوش نیاید.

(همان ص 25)

. عزیزا! بهره وری از دنیا، منحصرأً بهره وری از عبادت و یاد محبوب ازلی است که اگر از این بهره سود بردی، بهره آن سرای نیز داری؛ که در حدیث قدسی با پیامبرش (ص) این سخن در میان نهاد: « ای بندگان راست گفتارم، بهره برداری کنید در دنیا از عبادتم تا شما را به آن در آخرت بهره ور سازم. »

(همان ص 52)

. عبادت در اینجا خود بهشت است، که وصال جانان، این جهان و آن جهان نشناسد.

(همان ص 53)

هر آنکس که ادعای عشق او دارد بنگرد تا در عبادتش چون است؟ در دوری از محرمات چون است؟ که عاشق همه رفتار است؛ نشان عاشق بر سفره عبادت او نشستن است؛ ترک معصیت کردن است.

(همان ص 55)

. پرستش آنگاه تمام است که با عشق همراه باشد؛ سرد و افسرده، خسته و پژمرده روی به او آوردن شایسته مقام بندگی نیست. نشنیده ای که مولای متقیان حضرت علی (ع) فرمود: نه برای بهشتت می پرستم و نه از ترس دوزخت بلکه تو را شایسته پرستش می یابم. (همان ص 104)

. در يك خبر قدسي است: « يا بني آدم خلقت الاشياء لك و خلقتك لاجلي » « همه اشياء را براي تو آفردم و تو را براي خودم ». حیف نبود که از همه استفاده بري و در خدمت او نباشی؟ (عبادت عاشقان ص 143)

. کسب مال برای زیستن تو و زیستن تو برای عبادت خدا است؛ چون نیت چنین شد کسب برای عبادت و خود عبادت بود و اگر زیستن برای کسب مال است این هلاکت بود و دام شیطان. (تذکی ص 61)

. خوش برآنان که جز او ندیدند و جز کویش نگزیدند و جز متاعش نخریدند و جز بدو نرسیدند. کارساز اوست. از مردم چه آید؟ ممکنات محتاج مطلقند، تو روی اندر واجب آر تا ببینی که ممکنات هم روی با تو آرند. اگر عبادت را برای قرب خواهی با کس ننگری و جز راه او نسپری.

(تخلی 1 ص 50)

. اخلاص آنست که بر عمل خویش ننگری و بر محبوب ننگری و بر مزد عمل چشم مداری و حظّ خویش از محبوب شکر داری. (همان ص 52)

. اخلاص در نیت با تو کارها کند هرچند تو اهل کار نباشی و عدم
اخلاص در نیت بر تو بارها آورد هر چند اهل بار نباشی. (همان ص 54)

. اخلاص شالوده و اساس کار است؛ مبدا که بنایی افکنی رفیع و چون
شالوده اش نبود به پایان فرو ریزد؛ عمر بر باد رفته، سرمایه از دست داده،
رنج بی گنج مانده و راه بی توشه در پیش. بنابراین از هم اکنون بر پایان کار
بیندیش. (همان ص 54)

. در این دار ناهمانگي مکن که تمام اجزاء عالم وجود در پیشگاه با
عظمتش به سجده درآیند. تو با اینان نمی خواهی هم آهنگی کنی؟ جهان هستی
برای تو ساز دیگر نزنند. آهنگ، آهنگ ساجدین است. (همان ص 95)

. مردگان در قبر خفته، زندگانی بی طاعتند که هرگز حیات معنوی
نبینند. حیات حقیقی از آن بندگانی است که جز رضای او هدفی ندارند؛ مقیم
کوی اویند و سرمست بوی او؛ مادام در او نگرند و او جویند و او خواهند.
(همان ص 97)

. سعی کن همیشه در هنگام عبادت شاداب و شایق باشی و با اکراه به
عبادت بر مخیز؛ نفست را در عبادت خسته مساز؛ از کاری به کار دیگر درآی
تا یکنواختی تو را رنجه مدارد. (همان ص 102)

. « تفکر ساعه خیر من عبادت سبعین سنه » « اندیشه ساعتی ، از
عبادت هفتاد سال ارزشمند تر است » آن تفکر است که با پای اندیشه به حقیقت
اشیاء و خالق جهان هستی ره جویی و به سوی اسماء و صفاتش ره پویی.

(تجلی 2 ص 123)

. ای عزیز! مولا را سخن با عبد است. تو آن دم لذت کلام او در یابی که
عبد گردی. (تجلی 7 ص 188)

. از در درون وارد شو که این کالبد هر چه دارد از روان و جان دارد.
پیش تر آی، جان آنچه دارد از کجا دارد؟ باز بینی که روح و جان تو جز ربط
با ذات حق تعالی چیزی نیست، جان نوری است رابط میان تو و او. جان هر
چه دارد از اوست و تن هر چه دارد از جان. حال باز گوی که اگر بنده ی
موجد و رب و رازق خود نشوی در بند که خواهی آمد؟ (همان ص 190)

گر نروی به سوی او راست بگو کجا روی؟ هر طرفی که رو کنی ملک وی است و کوی او
تا که به گوش جان من رمز است گفته اند هیچ برون نرفته است از دلم آرزوی او.

. کمی به خلوت نشین، برنامه زندگی خود بین، تا از بامداد که سر از
بالش برداری تا شامگاه که دوباره سر بر بالش گذاری در چه کاری؟ با که
یاری؟ در کدام بازاری؟ در کدام ره پویی؟ تعلق با کیست؟ عشقت با چیست؟
اگر کارت طلب اوست، یارت اوست؛ بازارت اوست؛ راهت راه اوست؛
گمشده ات اوست؛ تعلق و عشقت با اوست؛ زندگانیت بندگی اوست؛ خوش بر
این انسان. (همان ص 191)

« العبودية جوهره كنهها الربوبية فما فقد من العبودية وجد في الربوبية و ما خفى عن الربوبية اصيب في العبودية » « بندگی گوهری است که کنه و باطنش ربوبیت است؛ هر آنچه در مقام بندگی ناپدید شد در مقام ربوبی یافت می شود و آنچه از ربوبیت پنهان بود در مقام عبودیت ظاهر و آشکار می شود؛» در همین جملات اسراری بس عظیم است؛ یکی آنکه بندگی گوهر است؛ گوهری تابناک و بی بها، درّیست یتیم که یتیم را دیگر برادری نتوان بود. ثانیاً خداوند در تنظیم برنامه بندگی به اسم رب جلوه نمود، یعنی رنج بندگی و عبادت همه برای تربیت عبد است؛ روزه اش، نمازش، دعایش همه و همه را دست ربوبی خدا در تنظیم آن کار ساز است؛ یعنی در حقیقت کنه بندگی ربوبیت و پرورش بنده است؛ ربوبیت خدا در تنظیم آن کار ساز است. یعنی در حقیقت کنه بندگی ربوبیت و پرورش بنده است تا مربوب را هم رنگ رب نماید. ثالثاً هر چه را در این راه باختی در آنجا یافتی: «ان الله لا یضیع اجر المحسنین.»

(همان ص 192)

. هر چه از مقامات ربوبی بر تو پنهان است در مقام عبودیت توانی از آنها پرده برداری؛ با عبودیت و صیقل عبادت آینه جان روشن گردد و جمال دل آرای جانان در آن تابان شود.

(همان ص 192)

. عزیز جانی! از بند ذلت رستن کاری آسان است؛ از بند تا بندگی دو حرف بیش تفاوت نیست؛ یکی "گاف" و آن گم شدن است و خود ندیدن و دیگر "یا" که آن یکی دیدن و مولا دیدن است. در عزم یافتن این دو باش تا از بند ذلت به در آیی و به عزّ بندگی و عزت رسی.

(همان ص 193)

. بنده آن است که هیچش نیست؛ هرچه او راست آن مولا باشد. این درک بعد از مرگ هست اما آنجا چه سود؟

(همان ص 193)

. بر این باش تا اینجا این را بدانی که خودم، فعلم، حیاتم، مالم، همه و همه آن اوست. اینجاست که شمیم عطرآگین بندگی مشام جان را نوازد. آن روز همه بنده اند به اجبار و امروز به اختیار. (همان ص 193)

. دل برهنه دار، پای برهنه و سر برهنه؛ سپس بر این آستان در آی، شرمسار قدم بر آر؛ آهسته آهسته نزدیک شو؛ سپس پیشانی بر خاک نه بگو بار پروردگارا آغازم هیچ بود و انجام هیچ؛ هم اکنون نیز هر چه دارم از آن تو است؛ بنده بودم و هستم و خواهم بود. هر چه هم اکنون هست هبه اوست؛ از خودم چیزی نیست، نازشم افتخارم همه با بندگی اوست. (همان ص 194)

. آفرینش جن و انس برای معرفت و شناخت است که در حقیقت هدف آفرینش است. اما شناخت کامل یعنی وصول به سر منزل یقین در سایه همین عبادت صورت بنده که: « واعبد ربک حتی یأتیک الیقین » « عبادت کن پروردگارت را تا به مقام یقین رساندت. {حجراته 99} » (تجلی مثنوی ص 20)

. بندگی خداوند شاهی و بندگی غیر او گدایی. سر بندگی بر درگاه او سای و دست خضوع جز در پیشگاه او بر سینه منه. (تجلی مثنوی ص 33)

. بنده مطیع آن است که تسلیم امر مولای خود باشد، و این مقامی در خور پیامبران و اولیاء خداست. نمی بینی که همه روز در تشهد می گویی: اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، چون عبودیت شرف او بود بر رسالت تقدم یافت و چون عبدش یافتند به رسالتش برگزیدند. (همان ص 33)

. ای عزیز! در برابر این همه حسن و جلالت و بها و نور و عظمت، من و تو جز بندگی و عشق به او چه وظیفه می توانیم داشته باشیم؟ اگر از این راه آمدی، پرتو و سایه آن عظمت ها، جاودان بر سر راه تو است و اگر بر این راه پشت نمودی، وای بر تو که جغد شوم ضلالت تو را به ویران سرای شیطان رهنمون است.

(تجلی آخر ص 213)

. ای عزیز! چون مولای واقعی اوست - چرا که بی او ضربان قلب جنبشی ندارد، بی او دمی نزدی، بی او نگرستی و نشنیده ای، بی او گامی بر نداشتی، جز بر سر سفره او ننشستی، بر هر کجا نشستنی منزل او بود - سزد تا چنین مولایی را بنده نباشی؟! به هر که رو کنی خود، همچون تو بنده است. بندگی، مولا را سزد نه بندگانی را که همگی در بندند.

(هآن ص 218)

. ای عزیز! او بی نیاز از بندگی ما است. اگر در بندگی بر روی ما گشوده، خواهد تا فقیران کویش را دریابد و تو را به بارگاه قرب خود نشاند. بر دعوت این موهبت سرای ناز می کنی!؟

(هآن ص 219)

. ((جوان بودم که به طلب مردی از مردان خدا به راه افتادم، نور هدایت ربّانی چنان که دانی، در همدانم به خدمت عارف بزرگ زمان، حاج آقا جواد انصاری رحمة الله علیه ره نمود، روزی در شدت نیاز، مهر از راز بر گرفتم و گریه آغاز، که آقا! راه آدم شدن چیست؟ سر به دامن و بوسه بر پایش. پس از دقایقی التهاب سرم را از دامن بر داشت و دستی روی قلبم نهاد، دعایی که ندانم چه بود زمزمه فرمود و سپس چنین گفت: ((آدم شدن بسیار سهل است. ببین تا خداوندت از چه باز داشته؟ از آن ها بپرهیز و به چه ات امر فرموده؟ بر امر او پایبند باش. در این صورت تو امر بندگی را به خوبی پذیرفته و در مقام دوستانش باشی و سپس تر فرمود: می دانی که بالا ترین مقام برای بنده،

مقام لقاء الله است که خداوند برای وصول به آن منزل دو شرط قائل گردیده:
عمل صالح و بیرون آمدن از پندارِ شرک)). (همان ص 220)

. ای عزیز! اگر بندگی خواهی، این است مولا. اگر فقیری، این است منزل غنی و اگر دلداری، این است دلبر. ولی بدان که این دلبر عاشقان را می طلبد.
(همان ص 220)

. چون بنده ای حضور مولای خویش را دریافت، و عظمت و جمال و جلالش را آشنایی یافت، دیگر روی از او به دیگری بر نتابد و جز به امر او کاری نکند و جز در حمد او به سخنی نپردازد.
(همان ص 221)

. بدان که غرض آفرینش انسان بندگی خداست که فرمود:
(مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)). زندگی اگر در جهت این غرض آفرینش باشد، طی صراط مستقیم بود و اگر خلاف آن باشد، راه مغضوبین و ضالین است و این بندگی را غرض، وصول به مقام والای لقاء الله برای بنده باشد.
(همان ص 223)

. ای عزیز! وقتی که قرآن خبر می دهد از تسبیح و نماز تمام موجودات، چه زشت است که آدمی در بندگی خدای از حیوان و نبات و جماد پست تر افتد و حال آن که او را برای لقاء الله آفریده اند.
(همان ص 223)

ولادت تو بر این سرای جهت ولادت دیگری بود، که آن حیات دوّم،
بندگی خداوند است. (هائس 223)

آن که بنده خدا شد نور الهی در تمام شئون حیات دنیوی و برزخی و
حشر با اوست، که دیگر راه را گم نمی نماید و در مسیر این روشنایی به لقای
پروردگارش راه می جوید. از این نور در آیه زیر خبر می دهد: « اللهُ وَلِيُّ
الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (بقره آیه 257) (هائس 225)

چون تو بنده او شدی و او مولای تو، ولایت و کار سازی تو را خود به
عهده گیرد. دیگر سر و کار تو با نفس و شیطان نیست.

«وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (خداوند ولی و سر پرست پرهیزکاران است (بایه آیه 19)،
(«كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا» (ولایت حق تعالی و یاری و کمک او
مؤمن را بسنده است (نساء آیه 45))

دیگر چون سر و کار با اوست، خود کار بنده را به عهده گیرد و به جای او
تدبیر امور او نماید: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»
(مر ایشان را است سرای سلامتی نزد پروردگارشان و همانان در هر کار که
کنند، خداوند بر کار ایشان ولایت دارد (انعام آیه 127)) (هائس 226)

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خُوفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (به راستی که
دوستان خدا را نه خوفی و نه حزنی باشد. (یونس آیه 62))

ای عزیز! خوف از ترس آینده است، آینده حیات، احتضار، مرگ، برزخ،
سؤال، میزان و بالاخره پایان مسیر. مبادا بد و اندوه بار باشد. و حزن مربوط

به گذشته است، که جوانی رفت، عمر به تاراج شد، دامنم را آلودم، بس بار گران بر دوش نهادم، سرمایه به باد رفت. حال بنگر که چه مزده برای بنده مؤمن به از این باشد که خداوند او را فرماید: نه خوفی تو را باشد و نه حزنی.

(هان ص 227)

. چون بنده به واجبات پرداخت و لذت عبادت او را به مستحبات کشانید، سر و کارش به آنجا کشد، که دیگر خود در میان نباشد. نه چشمی که غیر ببند، نه گوشی که سخن غیر شنود، نه زبانی که از غیر گوید، نه دستی که به کار غیر پردازد و نه گامی که راه غیر پوید.

(هان ص 228)

. چون خدا از روزی دادن شما ملول نگردد شما نیز از عبادت کردن او ملول نباشید. هر روز که دامن بر چیند و روز دیگر دامن گسترده خداوند سفره دیگر نهد. سزد شما را که سجاده دیگر نهد و از هر نعمتی که تمتع یافتید در برابر آن سپاس دیگر دارید.

(اندکگاهش 36)

. عاقل نه آن است که بکوشد از بالا نشین ها باشد، بیوشد تا از آراستگان باشد، بخورد تا از قوی دستان باشد، به چنگ آرد تا از سرمایه داران باشد، بل دانی عاقل کیست و عقل چیست؟ ((العقل ما عبده به الرحمن و اكتسب به الجنان)) (خرد چیزی است که با آن خداوند عبادت شود و بهشت بدان به

(حدیث آرزومندی ص 91)

چنگ آید (حضرت علی (ع))

. چون امروز که امانت داری، امانت داری خود را یقین دانی و خویشتن بر هیچ سرمایه اعم از اندام و احساس و تعلقات خارج مالک ندانی و امانت را به صاحبش بر گردانی و تا زمانی که در دست تو است در آن جا به کاربری

که مولایت دستور فرموده، تو به مقام بندگی راه یافتی و عهد الست را وفا نمودی: ((وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ)) (هم آنان که امانتو عهد را رعایت کردند (مؤمن آیه 8)) مالکیت را بر هر چه باشد پنداری بیش نیست. آنچه رنگ هستی یافته یا در عالم خلق جای دارد و یا در عالم امر و هر دو را مالک جز او نیست. (از خاک تا افلاک ص 217)

. « يَا مُرْكُم ن تُوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا » (امر می کند خداوند شما را که امانات را به صاحبش رد کنید (نساء آیه 58)) چون خود را مالک ندانستی در پیشگاه آن مالک که این همه سرمایه در اختیار تو نهاده خاضع باشی و چون دانستی که روزی امانات را باز پس گیرند و هر گونه تصرف را در آن ها به حساب آورند، سعی کنی که امانات را آنجا به کاربری که دستور مالک آن بوده، این است آیین بندگی، و هر آن گاه چنین شدی مادام نظرت به وجه الله بود و این نظاره مولا، بالا ترین لذت برای حیات تو است. در هر گفتاری نظری به محبوب، تا او چه خواهد؟

در هر نگاهت، نخست نگاهی به او تا نگاه کدام سوی اجازت فرماید؟ در هر گام، تا کام او چه باشد؟ بر سر هر طعام، تا اذن او چه بود؟ بنده ی در بند را چه نیاز که تدبیری از خود بود؟ (بان ص 218)

من از این بند نخواهم بدر آمد همه عمر بند پایی که به دست تو بود تاج سراسر است

(سعدی)

عزیزا! جاه سلاطین را عارفان به چیزی نخرند که سلاطین ارض اینانند. «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، و زین رو بود که اغلب ایشان را مردم شاه

می گفتند. و دیدی که این سلطنت از بندگی حق خیزد و چون توانی به بهشت
بندگی خدا راه جویی از ظلمت سرای زندگی دنیا رخت بیرون آر.

(همان ص 221)

تجلی که خود کرد خدا دیده می ما را در این دیده در آید، بجوید خدا را

خدا در دل سودا زدگان است بجوید بجوید زمین را و ممسود ما را

بنزدید در مرک و ز مردن مکرزید که ما باز نمودیم در دار فنا را

حجاب رخ مقصود من و ما و شماید شماید ببندید من و ما و شما را

(صفای اصفهانی)

. همی دان که نپنداری که عبادت آن بود که مادام در پشت سجاده نشینی و
تسبیح در دست و زکری بر لب داشته باشی. در گذشته ای نه چندان دور
بندگان خاص سلاطین، مادام در حضور بودند و به وجه سلطان نظر بود تا کی
و کجا فرمانی دهد و ایشان انجام دهند یعنی در حقیقت دل با او داشتند در همه
حال، چون تو نیتی در زندگی جز در انجام او امر او نداشته باشی و از منهیات
او چشم پوشی، بنده خاص او گردی، بنابراین زیستن در کار او و رفتن به راه
او و اکتساب روزی برای بقای حیات، اما حیاتی که در گذرگاه قرب او باشد،
همه عبادت است.

(همان ص 222)

. بدان ای عزیز! که عبادت کار عبد است و تجلی عبودیت است در تمام شئون عبد، در نیات که کار قلب است و در گفتار که کار زبان است و در جوارح که کار اندام است، چون بنده هر سه را در راه مولا داشت، همه ی کارش عبادت بود و چون یکی از این سه در کار ما سوی شد مولایش ما سواست

(همان ص 224)

. با خدایی ره یابی است، بی خدایی تنهایی است، یادش همدم راه است، غفلت از او سقوط در چاه است. انس با او آرامش است، فراموشی او وحشت، اندیشه او جمعیت خاطر، یاد جز او پراکندگی است.

(همان ص 227)

. بی همتان دنیا جویند و مزدوران عقبی طلبند و سر افرازان مولا خواهند. گشاده آن دل که نه دنیا را جای باشد نه آخرت را، جز معرفت دوست چیزی در آن نگنجد.

(همان ص 228)

. آدمی فطرتاً از صفات سلبیّه بیزار و به صفات ثبوتیه مایل است، طبعاً آنجا سر می نهد که عیب کمتر بود و حسن بیشتر و چون روشن شد که آن ذات عزیز از هر نقص و عیب مبرّاً و هر حسنی در او به حدّ فوق کمال است، لاجرم رخت عبودیت آنجا فکند و ماسوای او را واپس زند، زین رو تهلیل بعد از تسبیح و تحمید آمد.

(یک شتاقان ص 189)

. ای عزیز! در راه بندگی آی، که این شاهراه حیات است که بر آن نسیم های رحمت می وزد، نسیم هایی که سینه ات را باز می کند، حیاتی نو به تو می دهد، بترس از آن روزی که مرگ در آید و تو با سینه ای تنگ دست از خاک بازی بر نداشته باشی.

(هدیه باص 147)

. دل ها در عالم طبع افسرده شود، و بسا افسردگی آن را از پای در آورد.
دل، همچون درختی است که نیاز به آب دارد، آب آن عبادت و تذکر است که
در افسردگی باز به آن نیرو دهد.
(جهان ص 230)

. منزّه آن پروردگاری که از خاک گیاه آفرید و از گیاه حیوان و نطفه
انسانی را، و در آن بی مقدار دمید روح خود را و در ذات او آتش عشق خود
بر افروخت و در فطرتش مهر خود نهاد تا او را از خاک بر آورد و بر افلاک
رساند. و چون بر این مقامش رسانید فرشتگان عالم قدس را فرمان داد تا او را
سجده کنند، آن روز بود که تاج عبودیت خود را بر سر او نهاد، اگر آن روز
را تو به خاطر نداری حافظ را در خاطر است:
(جهان ص 39)

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیماه زدند

ساکنان حرم سر عفاف ملکوت با من راه نشین باده مستانه زدند

(حافظ)

. بنده گر تاج عبودیت از سر نگیرد و تا آخر عمر، ذل خویشتن و عزّ
ربوبی را شناسد به لقاء حضرت مولی ره جوید؛ چنین عبدی، مرگ برای او
اول حیات است.
(جهان ص 39)

مژده وصل تو کو کز سر جان بر خیزم طایر قدسم و از دام جهان بر خیزم

به ولای تو که کر بنده خویشم خوانی از سرخواجگی کون و مکان بر خیزم

(حافظ)

#. داستان صحت عمل، که فقه عهده دار آن است، بسیار آسان می باشد، که در انجام آن دیگران هم نظارت دارند و بسا اشتباه شخص را گوشزد نمایند. اما چه دشوار است صحت نیت که جز خود شخص از آن خبر ندارد و گاه باشد که شیطان حقیقت نیت را نیز از آدمی پوشیده دارد، و سالکی تیز بین باید تا بتواند در انجام هر عمل نیت را باز یابی کند.

(مرغ سلیمان ص 118)

#. بدان که هیچ عمل نیست که اگر از روی اخلاص انجام گیرد بی بهره بود، و لو قطعه نان به نزد گربه ای افکنی، سنگی را از رهگذار عابران برگیری، بر زبان نام الله را رانی، هیچ کدام را کم مگیر. «كُلَّمَا أَخْلَصْتَ عَمَلًا بَلَّغْتَ مِنَ الْآخِرَةِ أَمْدًا» (هر آن عمل که خالص انجام دهی در آخرت به هدفی دست یابی. (امام علی))

(جهان ص 120)

#. متأسفانه ما در نحوه عمل، بسا دقتمان زیاد است، اما در نیت کمتر توجه داریم و آن پایه و اساس کار است.

(جهان ص 121)

#. یکی از علائم اخلاص این است که برای انجام خیری، بر تو تفاوت نکند، که کار به دست تو یا دیگری باشد. دیگر آن که ظاهر او تابع باطن باشد. یعنی ظاهرش آن را ارائه دهد که مخزن آن درون جانش باشد و وای بر آن که

بیرونش آباد و درونش خراب باشد. که چه بسا راه رفتنش خاشعانه است، امّا درون جز خود بینی و تکبرش نیست.

(همان ص 124)

#. اخلاص آن است که چون دل به حق سپردی، در زیر هیچ حادثه و بلا دل از او واپس نگیری و روی از او بر نتابی.
(همان ص 125)

. عزیزا! از گناه چون روی بر تافتی و به فضل حضرت حق بر شیطان و نفس امّاره چیره شدی، حال در هر خیر که خواهی وارد عمل شوی، نیک بیندیش که نیت و قصد تو از آن عمل چیست؟ اگر جز برای رضای حق تعالی و تقرّب به آن ذات عزیز است، حتی از کار خیر رو گردان.
(همان ص 129)

. ای عزیز! مرغ را با دانه به سوی خود می کشانند. خداوند که ذاتی غنی و بی نیاز مطلق است، هیچ کار برای وصول به غنای خود ندارد. چون بالفعل غنای مطلق است، امّا هدف برای وصول دیگران به مواهب عالی خود دارد، همه این نعمات و جلوات جمال و جلال و آفرینش انسان برای رسیدن انسان ها به همه فیوضات است و چون حرکت به سوی او انجام عبادات است. فرمود: « ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ » (نیافریدیم جن و انس را جز برای عبادت (ذاریات آیه 56))
(کثر از عمر ص 29)

(سؤال از محضر استاد)

. میدانم بدون خلوص هیچ چیز ندارم اما نمی دانم راه کسب خلوص چیست؟

جواب

اخلاص ثمره توحید است، وقتی یقین کردم که «لا مؤثر فی الوجود الا الله»، وقتی معنی "لا اله الا الله" را خوب فهمیدم، قدمی والا تر نهادم و بدانم "لا هو الا هو" که در عالم وجودی مستقل به جز خدا نیست. مثلاً به نیتی تکیه نمی کنم و روبرو هستی می آورم بگوئید این معنی را در خود راسخ گردانید.

سؤال

. این حقیر از شرمندگی فردای قیامت در محضر خدای عزیز و چهارده معصوم □□□ اولیائش بسی در هراسم که نکند شرمنده و سرافکنده باشم. لطفاً نصیحتی فرمایید که تا آخر عمرم آویزه گوشم باشد و همیشه در خاطرمان بماند و سر بلند باشم ان شاء الله.

جواب

بایدیش که آیینده هستی یا مولای؟ اگر مولایی هر کار که دلت خواست بکن و اگر فکر می کنی که بنده هستی بنگی کن.

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان بر خیزم

مناجات

الهی! آغازم بیچ بود و انجام بیچ؛ هم اکنون نیز هر چه دارم از آن تو است؛ بنده بودم و، مسم

و خواهم بود. هر چه هم اکنونم هست به اوست؛ از خودم چیزی نیست، نازشم افتخارم همه باینده

اوست. (تجلی 7 ص 194)

الهی! این بند برمانه تابنده تو کردیم که اگر بنده این کوی نباشیم هزارمان مولا است که از همه

سرکش تر نفس است. بار خدایا حلقه بندگی در گوش ما آر که تاب بندگی جز تو را نداریم. (تجلی

ص 83)

الهی! طوق بندگی خود را از گردنم مندا، که بندگی تو از پادشاهی به. الهی! دست از حلقه در تو

برندارم، اگر در به رویم کثادی زهی سعادت و اکرم این در کثوده نشد افتخارم همین بس که پاسدار

بارگاه تو بودم. (تجلی مقداتی ص 35)

«اگر یک بار کوی بنده من از عرش بگذرد خنده من. (خواجہ عبدالہ انصاری)»

الهی! مانیر در هوای این شادی مرغ بال شکسته ایم؛ که چند بال ز نیم و دوباره بر خاک اقسیم. به

عزتت که جز با جذبہ تو پرواز تو انیم؛ پر شکسته، بال خسته، راه بسته، ولی پیوستہ نگاہان به بالاست.

(تجلی 7 ص 191)